



مؤمن، خنده‌رو و شوخ است و منافق، اخمو و خشمناک.
پیامبر اکرم (ص)

لبخند و خوش‌زبانی

تصویرگر: سحر خراسانی

دو داستان از زندگی پیامبر (ص)



این حکایت‌ها را نقی سلیمانی
برای شما ساده‌نویسی کرده است.

چه کسی بیشتر خورده؟

حضرت علی به سنّ جوانی رسیده بود. او علاقه‌ی زیادی به پیامبر داشت. گاهی که خوردنی خوبی تهیّه می‌کرد، آن را پیش پیامبر می‌برد تا با ایشان بخورد.

یک روز حضرت علی کنار پیامبر نشسته بود و با او خرما می‌خورد. پیامبر هسته‌ی هر خرمایی را که می‌خورد، پنهانی جلو حضرت علی می‌گذاشت.

خرماها که تمام شد پیش روی علی، هسته‌های زیادی جمع شده بود؛ امّا جلو پیامبر، هیچ هسته‌ای نبود.

پیامبر رو به علی کرد و به شوخی گفت: هر که هسته‌های زیادی دارد، بسیار خورده است.

حضرت علی خندید و گفت: هر که خرماهایش را با هسته خورده، بیشتر خورده است!

با این حرف حضرت علی، پیامبر هم خندید.





خرما

صهیب به خوردن ادامه می‌داد.
پیامبر به صهیب نگاه کرد و گفت: ای صهیب... با این درد چشم، خرما می‌خوری؟!
صهیب گفت: یا رسول‌الله! فقط چشم چپ من درد می‌کند. اما من خرما را با دست راست و از طرف راست می‌خورم. بنابراین ربطی به چشم چپ ندارد!
پیامبر چنان خندید که لحظه‌ای دندان‌های عقلش دیده شد.

«صهیب» از یاران فقیر پیامبر بود. با این حال، صهیب مردی خوش‌زبان و خنده‌رو بود.
یک روز صهیب پیش پیامبر رفت. ظرف خرمایی در مجلس بود. همه خرما می‌خوردند. صهیب هم نشست و شروع کرد به خوردن. چشم چپ صهیب درد می‌کرد. او با کف دست، چشم چپش را گرفته بود و با دست دیگر خرما می‌خورد. همه می‌گفتند خرما برای درد چشم ضرر دارد؛ اما